

مقدمه

مورای می‌گوید دلایل زیادی وجود دارد که درک کنیم چرا بسیاری همگرایی پولی در آینده را محتمل می‌دانند. رشد فزاینده تجارت جهانی، جابجایی سرمایه و نیروی کار، بیش از هر زمان دیگری مرزهای کشورها را کم اهمیت‌تر کرده‌است و اقتصادهای جهان بیش از همیشه به یکدیگر وابسته هستند. فشارهای خارجی بسیار با اهمیت شده‌اند و فواید ناشی از همکاری بدون شک افزایش یافته‌است. در نتیجه، انتظار طبیعی این گروه همگرایی بیشتر بازارهای مالی خواهد بود. (Murray, 2005: 32)

واقعیت نظام پولی بین‌المللی حال حاضر اما به گونه‌ای دیگر است. نیاز برای ثبات بیشتر در نظام پولی بین‌المللی همواره پس از سال‌های دهه ۱۹۷۰ احساس شده‌است. از ایجاد یک پول جهانی مشترک تا ایجاد پول مجازی حق برداشت ویژه، توسط صندوق بین‌المللی پول، همگی طرح‌هایی برای ثبات بیشتر این نظام بوده‌اند. با گسترش بحران مالی جهانی از سال ۲۰۰۷ و عدم موفقیت دولت‌ها و بازیگران بزرگ اقتصادی در مهار آن و فراگیر شدن این بحران، نه تنها نظام پولی بین‌المللی ثبات بیشتری نیافته است بلکه

مشکلات بسیاری در عملکرد اقتصاد جهانی بوجود آمده است. از تجارت، بیکاری، ورشکستگی بانک‌ها و سقوط شاخص‌های بورس گرفته تا عدم تعادل در کسری‌ها و مازاد کشورهای صنعتی و نیمه‌صنعتی. در این میان مباحث پولی بین‌المللی، یا آن‌طور که بنجامین کوهن (2008a) آن را نام نهاده، مدیریت جهانی پول،^۱ توجهات بسیاری به خود جلب کرده است.

مسائل حال حاضر در مدیریت جهانی پول بسیار است اما به طور خاص دو مسئله حجم عظیمی از توجهات بین‌المللی را به سمت خود معطوف کرده است. اولی مسئله یورو و قابلیت آن برای به چالش کشیدن هژمونی دلار که البته در حال حاضر و با توجه به بحران بدهی‌های حوزه یورو از رونق و اولویت آن کاسته شده است و مسئله دوم و البته مهمتر، بحران در روابط پولی چین و ایالات متحده و تلاش دولت چین برای کاستن از سهم دلار در مبادلات بین‌المللی و ترویج بیشتر ارز ملی‌اش، رنمینبی^۲، می‌باشد. مسئله‌ای که این روزها به جنگ / ارزها^۳ معروف شده است.

چندین نشست در قالب گروه ۲۰ و همچنین مذاکرات دو جانبه بین سران و دیپلمات‌های دو کشور در طی چند سال گذشته صورت گرفته است اما بحران پولی فیما بین نه تنها بهبود نیافته است بلکه بر ابعاد آن افزوده شده است. بدهی‌های ایالات متحده به اندازه تولید ناخالص داخلی این کشور شده است. ارزش دلار در برابر سایر ارزها در طی این چند سال مرتبا کاهش یافته است. در حالی که ایالات متحده، تلاش چشمگیری برای جلوگیری از سقوط ارزش دلار انجام نمی‌دهد، چین ایالات متحده را به مسئولیت‌ناپذیری

1. global monetary governance
2. renminbi: RMB
3. currency wars

در قبال بدهی‌هایش متهم می‌کند. از طرف دیگر در حالی که آمریکا چین را متهم به دستکاری^۱ در ارزش پولش می‌کند، بهبود چشمگیری در نرخ مبادله یوآن نسبت به دلار مشاهده نشده‌است و همزمان چین تلاش می‌کند تا ضمن گونه‌گون کردن دارایی‌هایش و کاهش سهم نسبی دلار در آن‌ها، پولش را به ارزی بین‌المللی تبدیل کند. همه این‌ها در حالی اتفاق می‌افتد که از یک دیدگاه اقتصادی و با توجه به حضور بازیگران عقلانی و تمایل آن‌ها در به حداکثر رساندن منافع اقتصادی از یک سو و رشد فزاینده تجارت جهانی، جابه‌جایی سرمایه و نیروی کار، کم اهمیت شدن مرزهای کشورها و وابستگی بیش از پیش اقتصادهای جهان، از سوی دیگر، قاعدتا می‌بایست شاهد همگرایی پولی به جای واگرایی فزاینده می‌بودیم.

همگرایی پولی در این زمان اما بیشتر از تمام سال‌های پس دهه ۱۹۶۰ بعید به نظر می‌رسد. در نظام دوفاکتو دلار حال حاضر، نه با همگرایی فزاینده پولی بلکه با تعارضات در حال رشد آن مواجهیم. ابهام و پراکندگی احتمالا مشخص‌ترین ویژگی نظام پولی بین‌المللی حال حاضر است. (Cohen, 2008b) هژمونی دلار که یک‌بار در سال ۱۹۷۱ با چالش اعتماد مواجه شده بود بار دیگر با شروع بحران‌های مالی ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ با چالش، این بار نه تنها اعتماد، بلکه حضور رقبای قدرتمند مواجه‌است. رقبایی که سعی می‌کنند سهمی از امتیازات گزاف این پول بین‌المللی را سهمی شوند. این مسئله امروز بیش از هر زمانی در طی چهار دهه گذشته مطرح شده‌است.

در این پژوهش سعی خواهیم کرد تا با علل اصلی این واگرایی در نظام پولی بین‌المللی و قضایا و موضوعات آن بیشتر آشنا شویم. فهم موضوعات پولی بین‌المللی و محرک‌های اصلی جریان‌ات پولی برای اقتصاد تحت تحریم کشور عزیزمان اهمیتی، هرچند اندک، خواهد داشت چه اینکه بانک مرکزی ایران در

سال ۱۳۸۹ اقدام به گونه‌گون کردن برخی از دارایی‌هایش به منظور مقابله با تحریم‌های غرب علیه خود، کرد. احتمالاً دانستن دلایل اصلی جنگ ارزی بین قدرت‌های بزرگ امکانات بهتر و مناسب‌تری به منظور بازیگری هوشمندانه‌تر در اختیار مقامات بانک مرکزی کشورمان قرار خواهد داد.

از آنجا که جنبه‌های تئوریک این پژوهش بیشتر از بررسی‌های موردی و دقیق است بخش مهم این نوشته به مباحثات تئوریک و در ادامه به مثال‌هایی به منظور آزمون قضایای نظری مستخرج در فصل اول اختصاص یافته‌است. در فصل دوم به تاریخچه مباحث پولی یا به زبانی بهتر به گذشته جنگ پولی بین قدرت‌های پولی در طی ۲ قرن گذشته خواهیم پرداخت. در ضمن در لابه‌لای بررسی‌های تاریخ تحولات پولی به بررسی دلایل بروز تنش‌ها هم از حیث دلیل و هم علت تئوریک خواهیم پرداخت. در فصل سوم به موضوعاتی خواهیم پرداخت که در دهه اول و دوم قرن ۲۱ موجبات بروز تنش و اختلاف پولی بین قدرت‌های بزرگ اقتصادی را ایجاد کرده‌است و در فصل آخر بررسی خواهیم کرد که انگیزه‌های دولت‌ها برای وارد شدن در تنش‌های پولی کدام‌ها هستند و مهمترین آنها کدام است.

تنها دو نکته باقی مانده است که در اینجا باید آنها را توضیح داد. نحوه سوال و فرضیه تحقیق از این حیث که این پژوهش از نوع تحقیقات نظریه‌آزما است، طبیعتاً بعد از استنتاجات تئوریک و تلاش برای ایجاد مدل تحقیق به دست خواهد آمد و از این رو در پایان فصل اول بدان اشاره خواهد شد. و دومین مسئله عنوان این پژوهش است. عنوان مناسب برای این نوشته « مدیریت جهانی پول و تاثیر آن بر امنیت و رفاه دولت‌ها » می‌باشد که متأسفانه به دلیل تصویب طرح اولیه تحقیق در شورای گروه امکان تغییر عنوان پایان-نامه وجود ندارد.

و در پایان تشکر می‌کنم از جناب آقای سرمدی، استاد عزیزم که راهنمایی مرا پذیرفتند. از جناب آقای عسگرخانی که علی‌رغم مشغله کاری تا حد ممکن مرا یاری نمودند. از خانم بامستی، منشی گروه علوم سیاسی که در طی سه سال، مهربانانه مرا یاری نمود تشکر می‌کنم همچنین خانم موسوی، کارمند دفتر تحصیلات تکمیلی دانشکده، که در همین مدت از هیچ تلاشی برای رفع مشکلات اداری من دریغ ننمود. و همچنین از تمامی دوستانم که به هر شکلی در نوشتن این پایان‌نامه مرا یاری دادند. کثرت ایشان مانع از ذکر نامشان می‌گردد امید است که بر من نگیرند.

فصل اول:

چهارچوب و مفاهیم نظری

می‌دانیم که دولتها از همکاری‌های اقتصادی بین خود سود زیادی می‌برند. به عنوان مثال، ایالات متحده با ایجاد بدهی بسیار بزرگ بر رفاه شهروندان و مخارج نظامی خود افزوده‌است. با ایجاد همین حجم بسیار بزرگ از بدهی به بزرگترین بازار مصرف دنیا تبدیل شده‌است. چین نیز توانسته‌است به بزرگترین صادرکننده به ایالات متحده تبدیل شود. خرید حدود ۱/۲ تریلیون دلار اوراق قرضه خزانه‌داری ایالات متحده توسط چین امکان ایجاد بدهی بیشتر و مصرف بیشتر و واردات بیشتر از چین را به ایالات متحده داده‌است. همچنین واردات ارزان از چین امکان صرفه‌جویی بیشتر به ایالات متحده را می‌دهد. چین نیز با اختصاص بخش عظیمی از دارایی‌هایش به نقدپذیرترین دارایی، یعنی دلار، توان دخالت خود در بازار را در مواقع اضطراری افزایش داده‌است. در نهایت پرسیده می‌شود چرا بحران پولی بین دو کشور بوجود آمده- است. در حالی که همکاری میان دو کشور باعث منفعت اقتصادی هر دو طرف می‌شود چرا منازعه پولی بوجود آمده‌است؟ یا به دیگر سخن، چه عامل یا عواملی در درجه اول منطق اقتصاد بین‌الملل، در موضوعات پولی، را که همانا پیشینه سازی منفعت است نقض می‌کنند و در مرحله بعد این عوامل چرا به شکل دهی بحران می‌انجامند؟

پاسخ احتمالی ما به این سوال مسئله منافع نسبی دولت‌ها و نادیده‌گرفتن آن در بررسی‌های اقتصادی است. به بیانی دیگر منافع نسبی حاصل از همکاری دولت‌ها، از این حیث که (۱) دولت‌ها در محیطی آنارشیک به بقا و امنیت می‌اندیشند و (۲) مسئله رفاه شهروندان به مسئله بیش از پیش مهمتر در محاسبات دولت‌ها تبدیل شده است، باعث مداخله مکرر دولت‌ها در سازوکار اقتصاد و در بحث ما مدیریت جهانی پول می‌شود.

برای پاسخ به این پرسش‌ها و همچنین آزمون فرضیه مطرح شده در بالا، بهتر است به سه نیاز که تکمیل‌کننده یکدیگر هستند پاسخ گفت. (۱) شناخت چهارچوب نظری و مفهومی که منجر به ایجاد چنین فرضیه‌ای شده است. (۲) شناخت موضوعات پولی که در حال حاضر بین سه بازیگر بزرگ اقتصادی (اتحادیه اروپا، ایالات متحده، چین) منجر به ایجاد منازعه شده است. (۳) توضیح چگونگی تاثیر گذاری این موضوعات بر منافع نسبی و در نهایت تاثیر آنها بر امنیت و رفاه شهروندان دولت‌ها.

۱-۱ مفاهیم نظری پیرامون همکاری و ثبات پولی

مطابق منطق اقتصادی نئوکلاسیک، حداقل در بلند مدت، بازار به سمت تعادلی^۱ گرایش خواهد داشت که در آن تقاضا با نیازها برابری خواهد کرد. هر عدم تعادل در بازار با افزایش نیروهای خارجی یا همان نیازها، در نهایت باعث شکل‌گیری تعادلی جدید خواهد شد. از این رو نیازی به حضور دولت در اقتصاد وجود نخواهد داشت. چنانچه این قانون اقتصادی از صحت کافی برخوردار می‌بود امروز نباید شاهد کسری تراز پرداخت‌های ایالات متحده در یک سو و مازاد تجاری کشورهای عمده آسیایی در سوی دیگر می‌بودیم. همچنین بر اساس این منطق باید تعادل بین عرضه دلار، به عنوان پول بین‌المللی، و تقاضا برای آن

1. equilibrium

در خارج از مرزهای آمریکا وجود می‌داشت تا شاهد سقوط مکرر ارزش دلار در طی ۴۰ سال گذشته نمی‌بودیم. و یا با مازاد تجاری چین طبیعتاً باید شاهد افزایش ارزش رنمینی در برابر سایر ارزهای مهم بین‌المللی می‌بودیم و دیگر نیازی به منازعه لفظی برای افزایش ارزش این پول در نشست‌های سران گروه ۲۰ وجود نمی‌داشت. چنانچه این قانون اقتصادی به درستی عمل می‌کرد از سال‌های پیش از دهه ۱۹۷۰ و با شروع کسری‌های مکرر ایالات متحده ارزش دلار باید با شدتی بیش از این افت می‌کرد و رفاه اقتصادی شهروندان آمریکایی از سطح پایبندی برخوردار می‌بود. احتمالاً این کاهش ارزش باید منجر به کاهش توان نظامی ایالات متحده در خارج از مرزهایش و احتمالاً عقب‌نشینی نیروهایش از گوشه و کنار دنیا می‌شد. تا اینکه با ایجاد تعادل مجدد و بهبود وضعیت پرداخت‌های آمریکا شرایط جدیدی بر اقتصاد بین‌الملل و حتی سیاست بین‌الملل حکمفرما می‌شد.

ما امروز می‌دانیم که این شرایط محقق نشده‌است و اقتصاد دنیا لاقلاً در بخش‌های مالی و در مناطق جغرافیایی خاصی از عدم تعادل گسترده رنج می‌برد. برای حل این تناقض گیلپین به درستی بیان می‌دارد که: « اقتصاددانان قوانین رفتار اقتصادی را در شرایطی فرموله می‌کنند که بازارها عمل می‌کنند ولی دولت‌ها منفعل هستند. » (Gilpin, 2001, 61)

مطابق قوانین اقتصادی برای عملکرد روان بازار بدون حضور دولت، تنها چند استثنا جزئی وجود دارد. ایجاد یک نظام پولی، دخالت در بازار در مواقع شکست بازار^۱ و جلوگیری از تغلب و بهره‌مندی رایگان^۲ سایرین از بازار. از همین رو، در دوره‌هایی از تاریخ همکاری‌های پولی، همکاری و ثبات به دخالت مستقیم دولت‌ها در بازارهای ارز تعبیر می‌شده است. مانند همکاری در دوران نرخ‌های ثابت ارز در رژیم

1. market failure
2. free ride

برتون وودز. همچنین در دوره‌هایی مانند رژیم نرخ‌های شناور/ارز همکاری به عدم دخالت دولت‌ها در بازارهای ارز ترجمه می‌شود. بنابراین مداخله دولت‌ها به صورت فیزیکی در بازارهای ارز بالذاته پدیده‌ای منفی و مخالف منطق اقتصادی نیست. در این پژوهش منظور ما از دخالت دولت در اقتصاد بین‌الملل دخالت منطق تاریخی دولت در پروسه‌های اقتصادی است.

به بیانی واضح‌تر: « برای بازار زدودن تمام موانع سیاسی و غیرسیاسی جهت عملکرد بازار و مکانیسم قیمت‌ها ضروری است. منطق بازار به دنبال مستقرساختن فعالیت‌های اقتصادی در مکانی است که پرمفعت‌تر باشد. اما در منطق سیاست موانع سرزمینی یکی از پایه‌های خودمختاری ملی و وحدت سیاسی است و منطق سیاست به دنبال ضبط و کنترل پروسه‌های رشد اقتصادی و تجمع سرمایه است. هنگامی که بازارهای بین‌المللی به هم تنیده می‌شوند، منطق بازار به دنبال هماهنگی سیاست‌های اقتصادی خواهد بود، که متضاد منطق تاریخی دولت در زمینه قلمروگرایی، وفاداری و انحصارگرایی است. » (Folker, 2002: 25)

حال باید بپرسیم این منطق به چه دلیل شکل گرفته است؟ به بیان دقیق‌تر باید بدانیم چرا دولت‌ها به دنبال ضبط سرمایه، کنترل رشد اقتصادی، سد کردن و در بعضی مواقع دستکاری مسیر طبیعی اقتصاد بین‌الملل هستند؟ در واقع اینها اعمالی هستند که به شکل‌گیری بحران در اقتصاد بین‌الملل و بالطبع نظام پولی بین‌الملل می‌انجامند. به عنوان مثال، اشاره کردیم که هریک از دو کشور ایالات متحده و جمهوری خلق چین از روابط پولی موجود منافع مطلق گسترده‌ای بدست می‌آورند و نتیجتاً مطابق منطق اقتصادی باید به ادامه روند همکاری و کسب منفعت پایبند باشند. اما چرا مداخله در روند طبیعی اقتصاد و در نتیجه بحران

در روابط پولی بوجود آمده‌است و در طی ۵ سال گذشته بر شدت آن افزوده شده‌است؟ باید توجه داشت که ما رقابت‌های پولی بین‌المللی و تلاش‌های این‌چنینی را، برهم زنده ثبات و همکاری گسترده بین‌المللی برای فائق آمدن بر این رقابت‌ها را ایجاد ثبات می‌دانیم از این رو شرایط بروز همکاری میان دولت‌ها بسیار مهم است. آیا کشورها به طور طبیعی وارد همکاری می‌شوند یا همکاری شرایط دشواری است که باید آن را بوجود آورد؟ آیا کشورها موجوداتی عقلانی‌اند که همکاری را به نفع خود می‌دانند یا موجوداتی نسبی‌گرا هستند که به برآورد منافع همه گروه‌های درگیر در همکاری می‌نگرند و منافع نسبی حاصل از همکاری را مهم‌تر از دست‌آورد کلی همکاری می‌دانند؟

۱-۲ پیشینه نظری در خصوص همکاری دولتها

افراد مختلفی با دیدگاه‌های متفاوت و از دریچه رویکردهای گوناگون به این مسئله پاسخ داده‌اند. از جمله تئوری ثبات هژمونیک، که نخستین بار توسط چارلز کیندلبرگر^۱ در کتاب *دنیای در رکود*^۲ بیان شد، ایجاد و حفظ یک اقتصاد لیبرال و باز، مانند آنچه در اکثر سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم وجود داشت، نیازمند یک رهبر قدرتمند یا همان هژمون می‌داند. این رهبر از قدرت و نفوذ خود به منظور ترویج تجارت آزاد و نظام پولی بین‌المللی با ثبات و در نهایت به منظور تامین منافع اقتصادی و سیاسی خود استفاده می‌کند. (Gilpin, 2002) در واقع قدرت برتر هژمون این امکان را برای آن کشور فراهم می‌کند تا از طریق ایجاد رژیم‌های بین‌المللی و تقویت قوانین و مقررات آنها به پایداری و ثبات یک نظام اقتصادی لیبرال دست‌بزند. ایجاد رژیم‌های بین‌المللی تجارت، رژیم نرخ‌های ثابت ارز تحت رهبری صندوق بین‌المللی پول، ایجاد ناتو و ... در همین راستا تفسیر می‌شود.

1 Charles Kindleberger
2 World in Depression

هژمون برای ایجاد چنین نظام با ثباتی نیازمند همکاری با سایر کشورهای قدرتمند اقتصادی است و این همکاری را از طریق ایجاد کالای جمعی و تشویق و تنبیه کشورهای مشارکت‌جو و متغلب به پیش می‌برد. هژمون برای اجرای مدیریت چنین نظامی ابزارهایی در دست دارد که هم جنبه تشویقی و هم تنبیهی دارند. به عنوان مثال اندازه بزرگ بازار هژمون همچون یکی از منابع قدرت هژمون محسوب می‌شود و آن کشور را قادر به ایجاد حوزه نفوذ اقتصادی می‌کند. همچنین واردات هژمون که در اثر این بازار بزرگ افزایش می‌یابد رشد اقتصادی دیگر کشورها را تحریک خواهد کرد. از دیگر ابزارهای هژمون نقش مرکزی پول هژمون در مبادلات بین‌المللی است که آن کشور را قادر به تامین هزینه‌های اهداف جهانی‌اش می‌کند. در کنار این شرایط، دیگر منابع قدرت داخلی نظیر انعطاف‌پذیری، تحرک اقتصادی، نیروی کار فراوان، قدرت نظامی و امنیتی بالا و ... را نیز می‌توان برشمرد. به طور خاص ایالات متحده، به عنوان یک هژمون، از ابزارهایی همچون کمک‌های خارجی، حمایت برای عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، انتقال فناوری، بحث‌های تحقیق و توسعه و حتی اجازه ملاقات به رهبران کشورهای ضعیفتر در کاخ سفید نیز برخوردار است. (Beckley, 2011: 47)

طرفداران این نظریه با بررسی دوره‌های هژمونی بریتانیا در قرن نوزدهم، دوره بین دو جنگ و سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تحت هژمونی ایالات متحده چنین نتیجه می‌گیرند که توزیع قدرت اقتصادی به گونه‌ای هژمونیک منجر به یک ساختار تجاری باز خواهد شد (Krasner, 1976: 318) آنها برای توضیح نحوه عمل‌کرد این نظم هژمونیک، بیشتر بر عوامل مادی قدرت هژمون در هر حوزه خاص همکاری و ثبات تکیه می‌کنند. بنابراین وضعیت همکاری و ثبات در دوره پسا هژمون به میزان زیادی به توزیع قدرت در درون نظام بستگی خواهد داشت. گیلپین می‌گوید:

« نتیجه فرعی فرضیه کیندلبرگر چنین است که با نقصان نسبی اقتصاد هژمون شاهد تضعیف رژیم‌هایی خواهیم بود که به تنظیم اقتصاد جهانی لیبرال می‌پردازند. توانایی و خواست در حال نقصان رهبر هژمون باعث افزایش حمایت‌گرایی تجاری و نقض فزاینده رژیم‌های تجارت، پول و دیگر شکل‌های تجارت بین‌المللی در دهه ۱۹۹۰ شده است. یکی از مظاهر به شدت مهم نقصان نسبی اقتصادی آمریکا، گرایش در حال رشد اقتصاد جهانی به سمت تقسیم‌شدن در بلوک‌های اقتصادی است که با مرکزیت دولت‌های قوی‌تر ایجاد می‌شود. » (2002)

در مجموع می‌توان چنین گفت که نظریه ثبات هژمونیک در شاخه‌ای از نظریات واقع‌گرا جای می‌گیرد که ساختار تک‌قطبی قدرت را از دیگر ساختارهای محتمل در درون نظام بین‌الملل باثبات‌تر می‌داند. با نگاه به فرضیات این نظریه درمی‌یابیم که ثبات متغیری وابسته است که از طریق متغیر میانجی همکاری با عامل اصلی نظم‌دهنده نظام، یعنی قدرت، در ارتباط است. لذا مطابق فرضیات این نظریه نمی‌توان حوادث و قایع سال‌های پس از ۱۹۷۳ را تبیین کرد. چرا که این نظریه صرفاً به بیان نظم در دوره هژمون اشاره می‌کند و حرف زیادی برای رفتارهای دنیای پسا هژمون ندارد. این نظریه تنها پیش‌بینی می‌کند که پس از زوال هژمون نظم احتمالاً از بین خواهد رفت.

بیشتر ادبیات مربوط به همکاری بین‌المللی در دنیای پسا هژمون در چهارچوب پارادایم لیبرال گسترش یافته است و بیش از آن با نام رابرت کوهن^۱، بنیان‌گذار مکتب نئولیبرال در روابط بین‌الملل در پیوند پیوند است. کوهن در کتاب بعد از هژمونی: همکاری و نزاع در دنیای اقتصاد سیاسی^۲ اساس نظریه‌ای را

1. Robert O. Keohane

2. After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy

بنا می‌نهد که به **نظریه رژیم‌ها** معروف است. این نظریه در پاسخ به نظریه ثبات هژمونیک بنا شده است. از دیدگاه کوهن هژمونی اقتصادی ایالات متحده در سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۷۰ با چالش جدی مواجه شده است و آنچه امروز با آن مواجهیم یک ابرقدرت است نه یک هژمون. نظریه کوهن به شرایط همکاری در دنیای پس از هژمون می‌پردازد و به دنبال پاسخ این پرسش است که آیا همکاری بدون حضور یک هژمون می‌تواند اتفاق بیفتد؟ او مقدمتاً چنین استدلال می‌کند که برای ایجاد همکاری تنها علائق مشترک کافی نیست، بلکه وجود نهادهایی که عدم قطعیت و بی‌تقارنی در اطلاعات را محدود می‌کنند، ضروری است. این نهادها به طور خاص همان رژیم‌های بین‌المللی است که مهم‌ترین کارویژه آنها افزایش اطلاعات در دسترس و کاهش هزینه‌های معاملاتی به منظور غلبه بر عدم قطعیت است. هژمون نیز که برای پیش‌برد قوانین خود و ایجاد ثبات در درون نظام به همکاری نیازمند است، این کار را از طریق ایجاد رژیم‌ها انجام می‌دهد. کوهن هژمونی و همکاری را جایگزین یکدیگر نمی‌داند زیرا که همکاری بعد از پایه‌گذاری رژیم‌های بین‌المللی لزوماً به بقای رهبر هژمون وابسته نخواهد بود.

او معتقد است اگر تنها یک رژیم در دنیای سیاست وجود می‌داشت و یا هر رژیم به صورت جداگانه و مجرد عمل می‌کرد، آن‌گاه دولت‌ها در صورتی که هزینه‌های ماندن در یک رژیم از فواید آن بیشتر بود آن رژیم را ترک می‌گفتند. ولی از آنجا که دولت‌ها در چندین رژیم بین‌المللی عمل می‌کنند، عدم تبعیت از قواعد یک رژیم احتمالاً منجر به واکنش متقابل سایر دولت‌ها در سایر رژیم‌ها در قبال آن کشور خاص خواهد شد و بدین ترتیب همکاری در دنیای پسا هژمون پایدار خواهد بود. او چنین نتیجه می‌گیرد که اگرچه بعد از افول هژمونی، ویژگی رژیم‌های بین‌المللی در هر سه حوزه تجارت، پول و نفت عوض شد،

اما پایداری اقدامات جهت همکاری به اندازه نقصان این رژیم‌ها مشخص و چشم‌گیر بوده‌است. (Keohane, 1984)

از دیدگاه نظریه جدید نهادگرا، اقتدارگریزی^۱ بین‌المللی از طریق ایجاد عدم قطعیت در دولت‌ها بزرگترین مانع همکاری در میان آنهاست که این مشکل از طریق ایجاد و تقویت رژیم‌های بین‌المللی مرتفع خواهد شد. اما کاستی این نظریه توجه صرف به مسئله اقتدارگریزی بدون توجه به مسئله منافع نسبی و اهمیت و اولویت آن برای دولت‌هاست. در این زمینه مقاله تاثیرگذار جوزف گریکو با نام *اقتدارگریزی و محدودیت‌های همکاری* حرف‌های زیادی برای ما خواهد داشت. گریکو در چهارچوب منطق واقع‌گرایی و با استفاده از مفهوم منافع نسبی، در مقابل منافع مطلق حاصل از همکاری بین‌المللی، به توضیح رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌پردازد.

مطابق نظر گریکو، توجه واقع‌گرایی به مسئله منافع‌های نسبی برای همکاری، بر این بینش واقع‌گرایی مبتنی است که دولت‌ها در وضع مبتنی بر اقتدارگریزی نسبت به بقاء خود به عنوان کنش‌گران مستقل هراسانند. دولت‌ها نگران آنند که احتمالاً دوستان امروز به دشمنان فردا در جنگ بدل شوند و هراس دارند دستاوردهای منافع‌های مشترک و مطلق که در وضع حاضر به نفع یک دوست است، احتمالاً در آینده دشمن بالقوه خطرناک‌تری را بوجود آورد. بنابراین چنانچه دولتی باور داشته‌باشد که در یک ترتیب مبتنی بر همکاری، یاران او فایده بیشتری بدست می‌آورند یا احتمال دارد بدست آورند، از پیوستن به آن ترتیب خودداری می‌کند، از آن خارج می‌شود یا همکاری با آن را به شدت محدود می‌کند. لذا گریکو نتیجه می‌گیرد که هدف اصلی دولت‌ها در روابط میان خود کسب بالاترین منافع‌ها یا پاداش‌های فردی نیست،

1: Anarchy

«بلکه هدف بنیادین دولت‌ها در هر رابطه‌ای ممانعت از این امر است که دیگران در توانایی‌های نسبی خود پیشرفت کنند» (گریکو، ۱۳۸۷: ۳۶۸)

گریکو از دیدگاهی کاملاً امنیتی و با توجه به لزوم برقراری موازنه قدرت در سطح سیستمی به مسئله منافع نسبی نگاه می‌کند. از نظر او دغدغه اصلی دولت‌ها روبه‌رو شدن با دشمنان خطرناک در آینده است. چه همان‌طور که اکثر واقع‌گرایان، مانند مورگنتا و مرشایمر، داشتن بنیه اقتصادی قوی برای یک دولت را از مهمترین فاکتورهای قدرت ملی می‌دانند. این دیدگاه تنها به یک کارویژه دولت که همانا تامین امنیت برای شهروندان خود است، بیش از سایر کارویژه‌ها بها می‌دهد، در حالی که دولت کارویژه‌های دیگری مانند تامین رفاه اقتصادی برای شهروندان و همچنین تامین هویت برای آنان را نیز، بر عهده دارد. تامین رفاه اقتصادی برای شهروندان یکی از وظایف دولت‌هاست که در عصر مدرن و در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم به جزئی جدانشدنی از وظایف دولت‌ها تبدیل شده‌است. و با گذشت زمان نیز بر اهمیت آن افزوده می‌شود.

از این رو دولت‌ها در روند طبیعی اقتصاد بین‌الملل دخالت می‌کنند تا منافع سیاسی و همچنین منافع شهروندان خود را برآورده سازند. در مقابل شهروندان وفاداری خود را به دولت-ملت‌ها عطا خواهند کرد. هنگامی که دولت‌ها در برآورده کردن نیازهای شهروندان کوتاهی کنند در مقابل، آنها وفاداری خود را پس خواهند گرفت و دولت-ملت‌ها همان‌طور که فنودالیسم، امپریالیسم و دولت‌شهرها ناپدید شدند، ناپدید خواهند شد. (Gilpin, 2001) از این گفته گیلپین می‌توان استدلال کرد که تامین رفاه اقتصادی و اجتماعی شهروندان در حال حاضر به نگرانی دولت‌ها و حتی در نگاهی دور به نگرانی امنیتی تبدیل شده‌است.

در خصوص عامل امنیت و تاثیر آن بر مسئله منافع نسبی به حد کفایت گفته شده است. برای توضیح بیشتر عامل رفاه شهروندی و تاثیر آن بر شکل‌گیری بحران در روابط اقتصادی به طور عام و روابط پولی به طور خاص، باید به مسئله تعدیل اقتصادی توجه کنیم. تعدیل اقتصادی که معمولاً با مشکلات عمده اقتصادی و اجتماعی، کاهش سطح زندگی شهروندان یک کشور، افزایش میزان بیکاری، افزایش جرائم اجتماعی و در نهایت آشوب‌های اجتماعی همراه است پروسه‌ای دردناک برای اقتصاد یک کشور محسوب می‌شود که معمولاً دولت‌ها تمایلی برای پذیرش آن ندارند. شواهد جدید از اقتصادهای ضعیف اروپا، مانند یونان و اسپانیا این نکته را به خوبی نشان می‌دهد. یونان که در سال ۲۰۱۲ در نهایت بسته پیشنهادی اقتصادهای قدرتمند اروپا مانند آلمان و فرانسه را پذیرفت با مشکلات اقتصادی بسیار و شورش‌های اجتماعی گسترده مواجه است. روند پذیرش تعدیل از سوی یونان، به عنوان یک اقتصاد ضعیف، عدم تمایل دولت‌ها به اتخاذ آن را به خوبی نشان می‌دهد. پذیرش تعدیل از سوی اقتصادهای بزرگ مانند ایالات متحده و یا چین مسلماً با مشکلات بیشتری روبه‌رو خواهد بود. چه آنکه نیاز به تعدیل در اقتصاد ایالات متحده از اوایل دهه ۱۹۷۰ همواره وجود داشته اما تاکنون اقدام چشمگیری صورت نگرفته است. مباحث اخیر کنگره آمریکا در خصوص بودجه سال ۲۰۱۳ این کشور سختی اتخاذ راه‌حل اقتصادی مناسب برای کاهش بدهی‌ها و همچنین نکاستن از میزان رفاه شهروندان آمریکایی را به خوبی نشان داده است.

نیاز به تعدیل در اقتصاد بین‌الملل معمولاً هنگامی پیش می‌آید که عدم تعادلی گسترده در مبادلات خارجی یک کشور وجود داشته باشد. از آنجا که عدم تعادل خارجی تصویری از عدم تعادل داخلی است، گاهی اوقات پروسه تعدیل شامل اقدامات پر هزینه داخلی می‌شود. (Dorruci and Mckay, 2011) این نیاز به اقدامات پر هزینه داخلی دقیقاً همان نقطه‌ای است که دولت‌ها را وادار به نگرانی در خصوص منافع نسبی

حاصل از همکاری خارجی و تاثیر آن بر مخارج داخلی و رفاه شهروندی می‌کند. در این نقطه است که مداخلات دولتی و منافع ملی، جای همکاری و منافع مطلق ناشی از آن را، برای اهداف رفاهی می‌گیرد.

به عنوان مثال، در حال حاضر در درون نظام بین‌الملل پول، رژیم با عنوان رژیم نرخ‌های شناور ارز عملکرد نظام را بهبود می‌بخشد. مطابق تئوری‌های خالص اقتصادی، در این رژیم نرخ ارز از طریق قانون عرضه و تقاضا در بازارهای ارز تامین می‌شود. در حالت فرضی اگر کشور الف در مقایسه با کشور ب دارای کسری حساب جاری^۱ باشد، این عمل موجب مازاد پول کشور الف و در نتیجه کاهش ارزش آن خواهد شد. این عمل باعث کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان کشور الف و افزایش قدرت خرید مصرف‌کنندگان کشور ب خواهد شد. در نتیجه، کالاهای صادراتی کشور ب به الف با افزایش قیمت و کالاهای صادراتی کشور الف به ب با کاهش قیمت مواجه خواهد شد. این عمل در نهایت با افزایش توان صادراتی الف در مقابل ب باعث جبران کسری در تراز حساب جاری کشور الف خواهد شد. (فرجی، ۱۳۸۸: ۴۶۷)

این رژیم با مشکلاتی همراه است. در این رژیم یک کشور می‌بایستی اجازه دهد تا پولش آزادانه افزایش یا کاهش ارزش یابد. اما دولت‌ها همیشه تمایلی به شناور بودن پولشان ندارند و هیچ سازوکار بین‌المللی مؤثری نیز آن‌ها را وادار به انجام چنین کاری نمی‌کند. زیرا چنین کاری برای دولت‌ها هزینه‌های بسیاری دارد. کشوری که دارای کسری است ارزش پولش کاهش خواهد یافت و در چنین شرایطی برای واردات همان مقدار کالا و خدمات که پیش از این وارد می‌کرده است، مجبور خواهد شد واحدهای بیشتری از پولش را به صادرکنندگان آن کالاها و خدمات پرداخت نماید. نتیجه چنین شرایطی افزایش قیمت کالاهای وارداتی، البته به شرط ثابت ماندن سایر شرایط، خواهد بود که موجب کاهش سطح زندگی در آن

1: current account deficit

کشور می‌شود. دلیل دیگر کاهش سطح زندگی در این شرایط این است که تولیدکنندگان داخلی به سمت صادرات بیشتر تشویق شده، دسترسی به کالاها و خدمات داخلی را برای مصرف‌کنندگانشان مشکل‌تر می‌نمایند. در چنین شرایطی یک وسوسه بسیار قوی برای سیاست‌گذاران به منظور از بین بردن کاهش سطح زندگی از طریق دخالت در بازار ارز بوجود می‌آید. از طرف دیگر، کشوری که دارای مازاد است، افزایش ارزش پولش را تجربه خواهد کرد. چنین کشوری وارداتش افزایش و صادراتش کاهش خواهد یافت و سرانجام مازاد از بین خواهد رفت. به هر حال چنین وضعیتی تولیدکنندگان داخلی را با شرایط رقابتی نامناسب در بازار کالا و خدمات بین‌المللی قرار خواهد داد. (فرجی، ۱۳۸۸: ۴۷۱) در این حالت نیز همان انگیزه قوی برای دخالت مستقیم در بازار ارز به منظور حفظ موقعیت تجاری وجود دارد.

در این مثال مشاهده کردیم که چگونه دولت‌ها قوانین پولی بین‌المللی به جهت حفظ رفاه شهروندان خود نقض می‌کنند و منافع نسبی خود را بر منافع مطلق ناشی از عملکرد اقتصاد بین‌الملل پول ترجیح می‌دهند.

در ادامه و در فصل دوم، تاریخچه‌ای کوتاه از موضوعات پولی بین‌المللی و روندهایی که از ابتدای شکل‌گیری بر نظام پولی بین‌المللی گذشته‌است، بیان کرده‌ام. هدف از آوردن این فصل اشاره به شرایطی است که در آن همکاری‌های پولی بین‌المللی به شدت متأثر از منافع ملی و نه منافع جمعی، بوده‌است. هدف از آوردن این فصل مطالعه شیوه همکاری میان دول قدرتمند نظام و بالاحص بررسی متغیر ثبات در درون نظام پولی بین‌المللی در طی حدود ۴۰ سال پس از اتمام رژیم برتون‌وودز است. مطالعه این تاریخ کوتاه از آن حیث برای ما ارزشمند است که به آزمون فرضیه ما کمک خواهد کرد. مطالعه رفتار دولت‌ها در یک نظام آنارشیک به روشن شدن هرچه بیشتر اهداف و انگیزش‌های آنان در مورد مسائلی مانند غلبه بر عدم قطعیت و آنارشی

بین‌المللی منجر خواهد شد. مطالعه رفتار دول معظم نظام پولی بین‌المللی در طی نزدیک به چهار دهه روندهایی را مشخص خواهد کرد که پیش‌نیاز ما برای بررسی بیشتر در فصل‌های سوم و چهارم خواهد بود. مشاهده خواهیم کرد که چطور در یک نظام آنارشیک دولت‌ها منافع شخصی را به همکاری‌های چندجانبه ترجیح می‌دهند. به این نکته پی خواهیم برد که وضعیت بی‌ثبات حال حاضر نظام پولی بین‌الملل چگونه منافع ایالات متحده را به بهترین وجه تامین می‌کند و این دولت را برای پیگیری خواسته‌هایش بدون توجه به درخواست‌ها و مطالبات شرکا و رقبای اقتصادی‌اش مصمم‌تر از هر زمانی در تاریخ روابط اقتصادی‌اش می‌کند. در فصل سوم به عواملی اشاره خواهیم کرد که در پی موازنه کردن قدرت دلار به عنوان اصلی‌ترین پول بین‌المللی هستند. هدف از این فصل بررسی عوامل جدید، به طور خاص یورو و رنمینبی، است که تلاش زیادی برای شریک شدن در منافع ناشی از انتشار یک پول بین‌المللی را به نمایش گذارده‌اند. این تلاش مسلماً به بهای کاهش منافع دلار و دولت صادرکننده آن یعنی ایالات متحده است. مطالعه این فصل و بررسی متغیرهای اقتصادی آن برای آزمون فرضیه این پژوهش و همچنین انگیزه منفعت‌طلبی کشورها برای به حداکثر رساندن قدرت بسیار حائز اهمیت است. و در نهایت در فصل چهارم نشان خواهیم داد که چطور منافع نسبی ناشی از عدم همکاری در بحث مدیریت جهانی پول بر امنیت و رفاه نسبی شهروندان سه قدرت بزرگ پولی جهان، یعنی ایالات متحده، چین و اتحادیه اروپا تاثیر گذارده است.